



مصاحبه با برخی فعالین سیاسی - مدنی پیرامون جنبش سبز، حصر و زندانیان سیاسی

گروه کار تبلیغات سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

سه سال از حصر خانم زهرا رهنورد و آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی توسط حکومت ایران گذشت. در این سه سال، پایان دادن به حصر و آزادی زندانیان سیاسی به مطالبه ملی تبدیل شده است که در هر فرصتی توسط فعالین سیاسی و مدنی فریاد می‌شود. گردانندگان حکومت در مقابل این مطالبه ملی مقاومت می‌کنند و بر این تصور باطل هستند که گویا زمانی قادر خواهند شد که آن سه تن را به "توبه" وادار سازند، یا با طولانی کردن حصر، تاثیر آزادی آنها در صحنه سیاسی را به حداقل رسانده و جنبش سبز را از رمق خواهند انداخت. اما، جنبش سبز زنده است و تا تحقق مطالبات دمکراتیک گروه‌های وسیعی از جامعه به اشکال مختلف به حیات خود خواهد داد.

گروه کار تبلیغات سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در آستانه چهارمین سالگرد حصر به عده‌ای از فعالین سیاسی مراجعه کرده و با طرح چند سئوال، نظر آنها را در مورد جنبش سبز، حصر نمادهای این جنبش و زندانیان سیاسی خواسته است.



خامنه ای نگران واکنش جامعه است

مصاحبه با آقای مصطفی خسروی

روزنامه‌نگار و از اعضای سازمان ادوار تحکیم وحدت که در حال حاضر در ایتالیا زندگی می‌کند

آقای خسروی، سه سال از حصر خانم زهرا رهنورد و آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و بیش از چهار سال از زندانی کردن فعالین جنبش سبز می‌گذرد. گردانندگان حکومت می‌گویند که جنبش سبز به تاریخ پیوسته است. اگر جنبش سبز به تاریخ پیوسته باشد، دیگر برای حکومت خطری ایجاد نمی‌کند. پس چرا حصر را برنمی‌دارند و زندانیان سیاسی را آزاد نمی‌کنند؟ چرا این همه علیه جنبش "مرده" تبلیغات می‌کنند؟

این‌که جنبش سبز زنده است یا زنده نیست، به نظر من بحثی فرعی است. چون آن‌چه که مهم است مطالبات جنبش سبز است که این مطالبات کماکان، بعد از چهار سال، حتی بعد از روی کار آمدن دولت جدید، بر زمین مانده اند و هنوز کسی نتوانسته به آن‌ها پاسخ بدهد. این‌که حقوق اقلیت‌ها، حقوق زنان، دانشجویان، اقوام و ... هنوز در ایران نقض می‌شود، این‌که هنوز از طرف دولت نسبت به حقوق کارگران اهمیتی نشان داده نمی‌شود، این‌که جمهوری اسلامی ساختار دمکراتیک کاملی ندارد، این‌که حقوق بشر در ایران به آن شکلی که باید رعایت نمی‌شود، همه مطالباتی بوده که در جنبش سبز، از طرف اشخاص و افراد مختلف، چه رهبران، چه زندانیان و چه گروه‌های حامی جنبش، همیشه مطرح می‌شده و تا امروز کسی به آن‌ها پاسخ نداده است. پس مطالبات جنبش سبز زنده اند. ولی این‌که ظهور و بروز خیابانی ندارند، به خاطر تغییر شرایط بوده است. مدتی به خاطر قدرت سرکوب حاکمیت بوده و مدتی هم به خاطر تغییر استراتژی معترضین بوده است.

ولی آن‌چه مسلم است، همین که تا امروز آقای خامنه‌ای به این نتیجه نرسیده که حصر رهبران جنبش سبز را بردارد، نشان از آن دارد که ایشان نگران آن است که اگر خانم رهنورد و آقایان موسوی و کروبی از حصر آزاد بشوند، طبیعتاً جامعه نسبت به آزادی رهبران و واکنش نشان خواهد داد و این می‌تواند دوباره برای حکومت دردسرساز باشد. آن‌ها نگران این موضوع هستند و این خود یعنی جنبش سبز کماکان زنده است.

به این ترتیب، از نظر شما جنبش سبز هنوز زنده است و وجود دارد، منتهی شرایط بروزش تغییر کرده است.

بله، همان‌طور که پیش از این توضیح دادم، من جنبش سبز را مطالبات دمکراسی‌خواهانه‌ی مردم می‌دانم که این مطالبات امروز به نحو دیگری پیگیری می‌شوند و چهار سال پیش به نحو دیگری. جنبش سبز چیزی غیر از آن مطالبات و تلاش برای برآوردن آن مطالبات نبوده است.

برگردیم به موضوع حصر و نقش آقای خامنه‌ای؛ به نظر شما، آقای خامنه‌ای چه نقشی در حصر و حبس‌ها دارند؟

این نقش چیزی نیست که نیاز به تحلیل من داشته باشد. فقط کافی است چند گزاره‌ی مختلف را که طی این سال‌ها، چه از طرف فرماندهی نیروی انتظامی و چه از طرف مسئولین قوه‌ی قضاییه مطرح شده، در نظر بگیریم. بارها و بارها به زبان‌های مختلف اشاره شده که تصمیم‌گیری در این زمینه بر عهده‌ی رهبر است. حتی فرماندهی نیروی انتظامی، در مصاحبه‌ای که حدود یک سال و نیم پیش با روزنامه‌ی کیهان داشت، اشاره کرد که رهبری تصمیم گرفت که پرونده‌ی بعضی از افراد را شخصاً رسیدگی کند. یا حتی همین الان هم در خبرها آمده که آقای شمخانی به عنوان دبیر شورای عالی امنیت ملی، در این مورد بارها دیدارهایی با رهبر داشته است.

ولی هنوز آقای خامنه‌ای به این جمع‌بندی نرسیده که اتفاقاً آزادی رهبران جنبش سبز می‌تواند به حل مسائل و مشکلات در داخل کشور کمک کند و طبیعتاً تا زمانی که ایشان به این نتیجه نرسد، با آزادی آن‌ها مخالفت خواهد کرد؛ مگر این‌که شرایط به گونه‌ی دیگری رقم بخورد و از عدم آزادی این افراد احساس خطر بیشتری حس بشود.

آقای حسن روحانی در جریان کارزار انتخاباتی قول داد که برای رفع حصر و آزادی زندانیان سیاسی خواهد کوشید. اما مواضعی که همکاران او اتخاذ می‌کنند، بیشتر رفع مسئولیت و ارجاع موضوع به سایر ارگان‌ها است. دلیل چنین برخوردی چیست؟ آیا این برخورد به معنی پشت کردن به وعده انتخاباتی است؟

واقعیت این است که در وهله‌ی اول دولت آقای روحانی، یک دولت یک‌دست نیست. حتی می‌توان گفت ملغمه‌ای است از احزاب، اشخاص و جریان‌های سیاسی که به صورت نامتوازن در این دولت چیده شده‌اند. به همین خاطر، ما هرازگاهی شاهد آنیم که برخی از افراد دولت، مواضعی می‌گیرند که الزاماً با مواضع شخص آقای رییس‌جمهور - حداقل به نظر من - یکسان نیست. آنچه که مسلم است آقای روحانی و آقای نوبخت به عنوان سخن‌گوی دولت هردو در چند مورد اعلام کردند که پی‌گیر این قضیه اند. ولی افرادی هم مثل مصطفی پورمحمدی، وزیر دادگستری و یا برخی دیگر، سعی می‌کنند هرازگاهی این پیغام را به مردم بدهند که دولت در این زمینه دستش باز نیست، کاره‌ای نیست و از خودشان سلب مسئولیت می‌کنند.

باید به این نکته توجه کرد که اگر قرار باشد رفع حصر از طریق روال حکومتی انجام بگیرد، باید نظر مثبت آقای خامنه‌ای در آن لحاظ بشود و باید ایشان موافقت کند. آنچه که مسلم است، آقای روحانی تا این لحظه نتوانسته است این نظر مثبت را جلب کند، ولی از طرفی هم حاضر نیست این پیغام را به مردم برساند که نظر آقای خامنه‌ای منفی است. به همین خاطر سعی می‌کند با رایزنی، با گفت‌وگوهای پشت پرده و با خریدن زمان شرایط را تغییر بدهد.

من فکر می‌کنم دولت به منزله‌ی رییس‌جمهور، خواهان رفع حصر است، ولی تاکتیک و استراتژی‌ای که در این زمینه پیش گرفته - همان چانه‌زنی پشت پرده و تلاش برای راضی کردن آقای خامنه‌ای - تا امروز نتیجه نداده است.

برخی این تحلیل را دارند که یک راه پیش روی آقای روحانی این است که با مردم روشن و صریح صحبت کند که چرا دولت تا امروز نتوانسته به این وعده‌ی خود عمل کند و مشکلات و موانع را با مردم در میان بگذارد. نظر شما چیست؟

من هم معتقدم به این موضوع، که اگر واقعاً قرار است مخالفت آقای خامنه‌ای دامن‌دار باشد و ایشان به هیچ عنوان قصد ندارد از موضع‌شان کوتاه بیاید، دولت بالاخره مجبور است روزی، چه بسا در چند ماه آینده، این موضوع را با مردم مطرح کند؛ اگر قرار است که موضوع حصر از طریق دولت حل بشود. یعنی آقای روحانی در آینده مجبور است یا آقای خامنه‌ای را وادار به پذیرش رفع حصر کند یا این‌که خودش شخصاً به مردم اعلام کند که نهادهای بالاتر، قدرت بالاتر در کشور، اجازه‌ی انجام این کار را نمی‌دهند. در غیر این صورت، آقای روحانی هم ادامه‌دهنده‌ی حصر رهبران جنبش سبز خواهد بود و این اتفاقی نیست که برای دولت یازدهم، اتفاق خوشایندی باشد.

من هم احساس می‌کنم که اگر آقای روحانی نتواند در ماه‌های آینده این مشکل را با آقای خامنه‌ای حل کند، چاره‌ای غیر از این ندارد که به مردم اعلام کند. اعلام کردن این ماجرا به مردم، به منزله‌ی افزایش فشار اجتماعی بر دولت و حکومت خواهد بود و آن‌جا ممکن است حاکمیت در اثر احساس خطر از تغییر موازنه‌ی قوا در کشور، تصمیم به کار دیگری بگیرد.



ایستادگی این سه شخصیت، خار چشم آقای خامنه‌ای

مصاحبه با رفیق بهزاد کریمی

سه سال از حصر خانم زهرا رهنورد و آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و بیش از چهار سال از زندانی کردن فعالین جنبش سبز می‌گذرد. گردانندگان حکومت می‌گویند که جنبش سبز به تاریخ پیوسته است. اگر جنبش سبز به تاریخ پیوسته باشد، دیگر برای حکومت خطری ایجاد نمی‌کند. پس چرا آن‌ها حصر را برنمی‌دارند و زندانیان سیاسی را آزاد نمی‌کنند؟ چرا این همه علیه جنبش "مرده" تبلیغات می‌کنند و هزینه کلانی را برای نمایش‌های خیابانی علیه آن صرف می‌کنند؟

- خود خوب می‌دانند که دروغ می‌گویند ولی باید دروغ بگویند تا که برهند از آن کابوسی که حتی یک لحظه هم رهایشان نمی‌کند! یک جنبش سیاسی را اینجا و آنجا می‌توان به اتکای زور سیستماتیک امنیتی از خیابان برچید و پایانش را حتی جشن دولتی گرفت، اما تا زمانی که پتانسیل آن به جای خود باقی است، زندگی خواهد داشت و با حفظ همه ظرفیتش برای برآمدی تازه. جنبش سبز، یک جنبش اجتماعی بود در ترکیبش و مطالبات مدام فزاینده‌اش که تراکم سالیان را به نمایش گذاشت، و نه که اعتراض سیاسی صرف انتخاباتی باشد و میوه موسم انتخاباتی؛ و نکته مرکزی هم، همین است. موضع دشمنان جنبش سبز روشنی کامل دارد، جای نگرانی نیست. باید هوشیار آن طرفداهایی بود که این برآمد را حرکتی تبیین می‌کنند که گذشت؛ ولو از موضع حمایت از آن و بهمین دلیل هم، در حال حاضر به رنگ بنفش دیدن آن. و به اصطلاح دیگر، نشانیدن عقل سلیم امروز در برابر سیاست احساس دیرروز! جنبش سبز، تکامل حرکت اصلاح طلبانه بود بر بستر روند تاریخی مقابله جامعه ایران با اقتدار ففاهتی، حال آن که بنفش با تعدیل و تقلیل حرکت اصلاح طلبانه است که معنی می‌یابد و در همین معنی هم چهره می‌کند. جنبش سبز از درون حکومت می‌گذشت ولی رو به جامعه داشت، و همین بود هراس و وحشت نیروی پاسدار حکومت از آن. در ذهن نیروی اقتدار و تمامیتخواه، امر تفاهم با جامعه خواهان تغییر، مطلقاً بیجاست. جز این فکر کردن، وهم خواهد بود و به هدر دادن پتانسیل جنبش دمکراتیک. سبز، در ذات خود انکار ولایت بوده است و اقتدار آن، این را اگر بر زمین بنهد یا که از آن فاصله بگیرد، سبزینگی خود را خواهد باخت و با دور شدن از درون مایه اجتماعی‌اش، منطقاً هم خواهد پژمرد.

آقای خامنه‌ای چه نقشی در حصر و حبس دارد؟

- من با این نحوه از پرسش فاصله دارم! زیرا که نوع نگاه مبتنی بر فهم سهم آقای خامنه‌ای ولی فقیه در حصر و حبس، و اندازه گرفتن نقش ایشان در مقایسه با نقش مثلاً آن یکی‌ها، می‌تواند اغتشاش آفرین باشد! آخر جایی که خودشان و از تریبون‌های رسمی بارها گفته‌اند و می‌گویند که حصر خانم رهنورد و آقایان موسوی و کروبی به دستور شخص "آقا" بوده است و تنها در حوزه اراده اوست که این سه نفر محصورند و آن صدها نفر محبوس، و در برابر چنین آدرس دادن‌هایی، صدای کمترین اعتراض و انکاری هم از "بیت آقا" بر نمی‌خیزد، چرا باز باید رفت سراغ وزن و توزین نقوش؟ پرسش‌هایی از این دست، شاید که با منطق دوستان اصلاح طلب ما همخوانی داشته باشد، ولی از نگاه تحول طلبانه، فاقد معنی است و نمی‌تواند و نباید کمترین جا را احراز کند. به نظر من، درست این است که پرسیده شود: نقش تمایلات شخصی ولی فقیه در این تصمیم سیاسی او به عنوان راس و محور حکومت، چه اندازه است؟ چنین پرسشی، از نظر برقراری نسبت بین ولی فقیه معین و جایگاه نظام ولایت فقیه شاید که بتواند حاوی فایده تاکتیکی باشد ولی آن یکی، ما را از اصل موضوع دور خواهد

کرد! از کینه توزی آقای خامنه‌ای روایات زیادی می‌شود و از جمله کینه دهه شصتی او نسبت به خط امامی‌ها و نخست وزیر آن سال‌ها- مهندس موسوی، و نیز نسبت به جامعه روحانیون مبارز با شیخوخیت آقای کروبی. از این منظر دعوای شخصی، خامنه‌ای طبعاً و به نحو مشدد، رفع حصر اینها را در صورت تن دادنشان به تحقیرشدگی می‌پذیرد! یعنی در صورتی که این سه نفر ایستاده بر سر موضع، مطابق دلخواسته او "متنبه" اعمالشان شوند تا جنابش خود را پیش طرفداران ذوب در ولایت حق به جانب بنمایاند. ایستادگی این سه شخصیت بر مواضعشان، خار چشم آقای خامنه‌ای شده است و خوارکننده او و بلای جان و حیثیت بر باد رفته وی. اینجا تنها اقتضای ولایت نیست که عمل می‌کند، تمایلات شخصی ولی فقیه هم نقش آفرین می‌شوند و بدین ترتیب، خود او به دست خویش، جرم سیاسی‌اش را مضاعف می‌کند.

آقای حسن روحانی در جریان کارزار انتخاباتی قول داد که برای رفع حصر و آزادی زندانیان سیاسی خواهد کوشید. اما مواضعی که همکاران او اتخاذ می‌کنند، بیشتر رفع مسئولیت و ارجاع موضوع به سایر ارگان‌ها است. دلیل چنین برخوردی چیست؟ آیا این برخورد به معنی پشت کردن به وعده انتخاباتی است؟

- پیش از آن که آقای روحانی خلف وعده انتخاباتی کرده باشد، این انتظار کشیده‌ها هستند که در این ساختار ولایتی، برداشتی خلاف واقع از حد و محدوده اختیارات رئیس جمهور داشته و دارند. دانستن این نکته برای اتخاذ سیاست درست مهم و کلیدی است. از آقای روحانی نمی‌توان خواست که همت ورزد و دریندان را از حصر و حبس برهاند که واقعاً هم در این زمینه مسلوب اختیار است. در این نظام، کلید قفل در زندان‌ها در دست ولی فقیه است و نیز جزو فونکسیون قوه قضائیه‌ای که مستقیماً منصوب ایشان می‌باشد و دستگاه امنیت و نظامی‌ایی که از شخص و دفتر و دستک آقای خامنه‌ای فرمان می‌برند. اما آقای روحانی مطابق همین قانون اساسی حاکم، برای پاسداری از حقوق شهروندان سوگند خورده است و حق دارد و موظف است که اعلام بکند حصر این سه نفر به مدت سه سال و بی هیچ محاکمه‌ای عین قانون شکنی است و مظهر تام و تمام عمل فراقانونی. ایشان اگر همین را بگوید هم محصورین را مرهون خود خواهد کرد، و هم این که در زمینه حقوق شهروندی، عملاً اعتماد آفرینی را آغاز خواهد نمود. ایشان به سیاست تعدیل خود، تنها زمانی می‌تواند جبهتی بدهد و موجب برانگیختگی توجهات امید برانگیز در جامعه نسبت به عملکرد خود باشد که به حداقل وظایف خود عمل کند. به جای ارایه منشورهای شهروندی و حقوق اقوام و مذاهب و یا ارایه لایحه برای قانونیت فعالیت احزاب، بر سر همان حداقل‌هایی بایستند که قسماً در این قانون اساسی سرا پا اشکال وجود دارند. تعدیل اگر متوجه اجرای این یا آن قانون ولو نارسا به سود شهروندان، در برابر اراده مطلق ولایتی نباشد، به ناگزیر جنبه تعدیل اعتراضات بر حق، علیه نقض حقوق ملت را به خود خواهد گرفت. عقب نشانیدن ولی فقیه و حکومت او ممکن است، اما نه از طریق زد و بند در بالا، که با انکاء به جامعه.

شما چه ارزیابی از جنبش سبز دارید؟ به نظر شما، این جنبش زنده و پایدار است و یا این که به گذشته تعلق دارد؟

- من در اوج رونق جنبش سبز گفتم و نوشتم که این جنبش، خصلتاً جنبشی است با پیش زمینه تاریخی و زمینه‌های اجتماعی کنونی و دارای چشم انداز آینده که اگر در دیروزه روز، خود را بگونه‌ای نشان می‌داد، اکنون چنین فرمی را به خود گرفته است و در فرداهای روزگار، باز می‌تواند که به اشکال دیگری متجلی شود. اکنون نیز بر همین نظر. بهمین دلیل، درست به همان گونه که از شنیدن این که جنبش سبز در آن شکل قبلی خود دیگر وجود ندارد ذره‌ایی هم شگفت زده نمی‌شوم، به همان گونه نیز از اعلام پایان آن سخت بر می‌آشوبم. زیرا اولی، بیان یک واقعیت سیاسی است و دومی، پنهان کردن یک حقیقت اجتماعی! حقیقت زنده بودن این جنبش، برخاسته از سمتگیری پایدار آن است؛ رهایی شهروند از آمریت ولایتی! و هم از اینرو، مستعد بستر قرار گرفتنش برای مبارزه علیه هرگونه تبعیض در حق شهروندان. پس به اعتبار محتوایی، جنبش سبز هم روزگارترین جنبش مبارزاتی است در کشور ما برای امر دمکراسی و آزادی. نباید رهاییش کرد که رهاشدنی هم نیست. تعدیلش نباید کرد که جفا بر جوهره آن است. آن را می‌توان و می‌باید امتداد و ارتقاء داد که طبیعت سطح بلوغ سیاسی و اجتماعی جامعه ما، اقتضای همین را دارد. جامعه‌ایی که یک سده پیش توانست هژمونی یک کمیت ناچیز در کیفیت بالا برای رسیدن به جامعه‌ایی مدرن و رها از استبداد بر سیاست کشور را به تماشا بنشیند، امروز در شرایط بیشترین نسبت شهرنشینی و سطح سواد و انباشت تجارب بسیار در مسیر حقوق شهروندی، به طریق اولی می‌تواند ولایت و سلطنت و یا هر نوع از آمریت را به موزه تاریخ بسپارد. این جنبش، قائم به افراد نبوده است که با حصر آنها مغفول بیافتد و از بین بریزد، اما نیروی اجتماعی این جنبش موظف به اعتراض بی وقفه است به حصر و حبس ستم‌هایی که هر یک از موضع خود، شرافتمندانه بر حقانیت جنبش سبز ایستاده‌اند. احترامی که جامعه به ایستادگی مدنی و سیاسی خانم رهنورد و آقایان موسوی و کروبی ابراز می‌دارد، بازتاب احترام شهروندان آن است به خویشتن خویش و شان و مقام شهروندی شان.



اراده‌ای مافوق قانون در این امر دخالت دارد

شاعر، نویسنده، دارای دکترای فقه و مبانی حقوق اسلامی و عضو سابق هیأت علمی دانشگاه تهران و از کنش‌گران سیاسی و فعالین جنبش سبز که بعد از وقایع مربوط به انتخابات سال ۸۸ مجبور به ترک ایران شد و در حال حاضر در سوئد زندگی می‌کند.

خانم وسمقی، سه سال از حصر خانم زهرا رهنورد و آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و بیش از چهار سال از زندانی کردن فعالین جنبش سبز می‌گذرد. گردانندگان حکومت می‌گویند که جنبش سبز به تاریخ پیوسته است. اگر جنبش سبز به تاریخ پیوسته باشد، دیگر برای حکومت خطری ایجاد نمی‌کند. پس چرا حصر را برنمی‌دارند و زندانیان سیاسی را آزاد نمی‌کنند؟ چرا این همه علیه جنبش "مرده" تبلیغات می‌کنند و هزینه‌ی کلانی را برای نمایش‌های خیابانی علیه آن صرف می‌کنند؟

جنبش سبز محصول شرایط نابسامان کشور و نارضایتی اقشار گسترده‌ی مردم از این شرایط است. این نارضایتی از شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی از بین نرفته است و با اشتباهات بیشتر حاکمیت می‌تواند ابعاد گسترده‌تری بیابد. شرایط امنیتی، نظامی و سرکوب شدید فقط توانسته است به طور موقت از تظاهر گسترده‌ی این جنبش جلوگیری کند. اما در هر زمینه زنده بودن این جنبش را می‌توان دید. با مراجعه به اقشار گوناگون مردم مثل هنرمندان، دانشجویان، معلمان، کارگران، درویش، اقلیت‌های قومی و مذهبی و اقشار وسیع زنان می‌توان دریافت که نبض جنبش چگونه می‌تپد. خواسته‌های این جنبش، خواسته‌هایی لازمه‌ی حیات ملت ایران اند. ممکن است مردم را بتوان سرکوب کرد، اما خواسته‌های آنان را نمی‌توان سرکوب کرد. جنبش سبز خواستار احیای حقوق و آزادی‌های انسانی است، خواستار حاکمیت صادق، ساده و به دور از دروغ و تزویر و فساد است. تا زمانی که این خواسته‌ها وجود دارند و به آنها پاسخ مناسب داده نمی‌شود، جنبش سبز زنده است.

آقای خامنه‌ای چه نقشی در حصر و حبس دارد؟

اظهارات مقامات قضایی و امنیتی نشان می‌دهند که حصر سران جنبش با دخالت مستقیم رهبری صورت گرفت. در گذشته هم حصر شخصیت‌های سیاسی این‌گونه بوده است. رفع مسئولیت قوه‌ی قضاییه و نهادهای دیگر در این رابطه، مؤید همین نکته است. این‌که تلاش‌های دولت و شخصیت‌های سیاسی برای آزاد کردن آقایان موسوی و کروبی و خانم رهنورد به نتیجه نمی‌رسد، علاوه بر قول‌هایی که در این رابطه نقل می‌شوند، همه همین نظر را تأیید می‌کنند.

در مورد زندانیان سیاسی نیز، به ویژه شخصیت‌های برجسته، اظهارات بعضی از قضات و بعضی از شخصیت‌هایی که با رهبری ملاقات‌هایی داشته‌اند، نشان می‌دهند که این کار نیز زیر نظر رهبری صورت می‌گیرد. نحوه‌ی برگزاری دادگاه‌ها و برگزاری محاکمات فرمایشی در دادگاه‌های انقلاب نیز خود حکایت از آن دارد

که برخورد با افراد سیاسی، روند معمول قانونی را طی نمی‌کند. این بدان معناست که اراده‌ای مافوق قانون در این امر دخالت دارد.

آقای حسن روحانی در جریان کارزار انتخاباتی قول داد که برای رفع حصر و آزادی زندانیان سیاسی خواهد کوشید. اما مواضعی که همکاران او اتخاذ می‌کنند، بیشتر رفع مسئولیت و ارجاع موضوع به سایر ارگان‌ها است. دلیل چنین برخوردی چیست؟ آیا این برخورد به معنی پشت کردن به وعده‌ی انتخاباتی است؟

اگرچه بر همگان روشن است که مسیّب حصر و حبس‌ها دولت روحانی نیست، اما دولت روحانی به دلایل متعدد نمی‌تواند از خود رفع مسئولیت کند. تأمین امنیت همه‌ی شهروندان و تأمین آزادی‌های قانونی آنان بر عهده‌ی دولت است. رییس جمهور، رییس شورای عالی امنیت ملی است. بسیاری از زندانیان با پرونده‌سازی‌های وزارت اطلاعات زندانی شده‌اند. درست است که ما دو دستگاه اجرایی موازی در کشور داریم، اما ابزارهای قانونی و سیاسی در اختیار دولت تحت حمایت رییس جمهور، کمتر از ابزارهای در اختیار دولت موازی آن نیست. اما رییس جمهور برای دفاع از حقوق مردم و پیش‌برد برنامه‌های اصلاحی، از این ابزارها باید بتواند بهره‌برداری کند.

من معتقدم دولت گام‌های اولیه‌ی خود را در جای محکمی نگذاشت. از همان گام اول که برخی از وزرا و معاونان در این دام افتادند که به اصطلاح از "فتنه" اعلام تبری کنند، دولت زیر پای خود را سست کرد، زیرا به جای پیش‌روی عقب‌نشینی کرد.

من معتقدم که دولت مایل است به وعده‌های خود عمل کند، اما همه می‌دانیم که دولت موازی مخالف است. به نظر من دولت روحانی برای این‌که از کم‌کاری، خلف وعده و یا تحمل شکست در پیش‌برد برنامه‌های خود رهایی یابد، باید با توجه به تجربه‌ی دولت‌های گذشته چند کار را به طور جدی انجام دهد:

- اول این‌که اصول مهم خود را مشخص و اعلام کند و با دولت موازی در باره‌ی آن‌ها اتمام حجت نماید. اصولی مانند تأمین امنیت، آزادی‌ها، حقوق ملت، حفاظت از سرمایه‌های ملی و کوتاه کردن دست فرصت‌طلبان و غارت‌گران و ...

- دوم، استفاده از کلیه‌ی اختیارات خود؛ مثلاً این‌که هنوز وزیر اطلاعات اشراف بر وزارت تحت اختیار خود ندارد، قابل توجه نیست و نشان‌دهنده‌ی ضعف دولت است.

- نکته‌ی مهم سوم این است که دولت شفاف‌سازی کند، برنامه‌ها و سیاست‌های خود را در هر موضوع مهم اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی که مورد مناقشه است، به طور روشن بگوید و نقاط اختلاف خود را با دولت موازی نیز اعلام کند تا بدین ترتیب، هر بخش از حاکمیت مسئولیت عمل‌کرد خود را بپذیرد. این که بخش مهمی از حاکمیت سیاست‌ها و عمل‌کردهای خود را پنهان نگه دارد، همواره به زیان کشور و دولت رسمی بوده و خواهد بود. دولت روحانی می‌تواند در باره‌ی حصر و حبس، سیاست خارجی و غیره، مواضع و برنامه‌های خود را بگوید و مواضع دولت موازی را نیز بگوید. در موضوعات مهم فرهنگی و اجتماعی نیز این موضع را اعلام کند تا معلوم شود آنچه تحقق می‌یابد، سیاست کدام بخش از حاکمیت است و مسئولیت آن بر عهده‌ی کدام بخش است.

- نکته‌ی چهارم این‌که دولت می‌تواند از سازوکارهای مؤثر استفاده کند. مثلاً در امور مهم به نظرات مردم مراجعه نماید؛ چه به صورت نظرسنجی و چه در امور خیلی مهم به شیوه‌ی همه‌پرسی. به این ترتیب، مجری نظرات واقعی مردم خواهد بود.

ارزیابی‌تان از جنبش سبز چیست؟ به نظر شما، این جنبش زنده و پایدار است و یا این که به گذشته تعلق دارد؟

همان‌طور که گفتم، خواسته‌های این جنبش لازمه‌ی تداوم حیات مدنی ایران است. مقاومت اقشار گوناگون، تحت شرایط امنیتی و سرکوب شدید، نشان از زنده بودن این جنبش دارد. به نظر من، فقط کافی است دولت روحانی چند ساعت به طرفداران جنبش سبز اجازه‌ی راهپیمایی بدهد و امنیت آنان را تأمین کند تا واقعیت روشن شود. ادامه‌ی حصر و حبس و دستگیری‌ها نیز خود نشانه‌ی مهمی از زنده بودن جنبش است.



محصولین نگران "شخصیت نظام" بودند

اما آقای خامنه‌ای نگران "آبروی نظام" است

مصاحبه با محمد جواد اکبرین

دین‌پژوه و روزنامه‌نگار که در حال حاضر در پاریس زندگی می‌کند

آقای اکبرین، با سپاس از شما که دعوت ما را برای این گفت‌وگو پذیرفتید، سه سال از حصر خانم زهرا رهنورد و آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و بیش از چهار سال از زندانی کردن فعالین جنبش سبز می‌گذرد. گردانندگان حکومت می‌گویند که جنبش سبز به تاریخ پیوسته است. اگر جنبش سبز به تاریخ پیوسته باشد، دیگر برای حکومت خطری ایجاد نمی‌کند. پس چرا آن‌ها حصر را برنمی‌دارند و زندانیان سیاسی را آزاد نمی‌کنند؟

فکر می‌کنم اگر غیر از این بود، باید در تاثیرگذاری جنبش سبز تردید می‌کردیم. در حرکت اعتراضی سال ۸۸ و دامنه‌اش، حاکمیت احساس و تجربه کرد و فهمید که جنبش سبز یک اتفاق سیاسی نیست، یک تجربه و تمرین هویتی است. اتفاق را می‌شود تمام شده تلقی کرد، اما با هویت چه می‌توان کرد؟ ممکن است برخی واقعاً تا همین هشت ماه پیش فکر می‌کردند که جنبش سبز قصه‌ای بوده و تمام شده، ولی آن دسته از ارباب قدرت که می‌دانستند این‌طور نیست هم این حرفها را تکرار می‌کردند به این امید که بتوانند با تکرار یک دروغ، آن را باورپذیر کنند. اما انتخابات ۹۲ و بازگشت صدهای ۸۸ به خیابان، خواب آن‌ها را آشفته کرد.

مسئله این است که ایرانی‌ها با تجربه‌ی ۸۸، در کنار گذاشتن مرزهای مصنوعی، قدم بزرگی برداشتند و اکثریت آن‌ها بر دو محور "عزت ایران و پایان حاکمیت دروغ" با هم توافق کردند و حالا محصوران و زندانیان ما مظهر و نماد آن عزت و هویت‌اند. پس باید به برخی حق داد که نه تنها از رفع حصر، بلکه از هر نماد سبز و چراغ سبزی نگران باشند.

آقای خامنه‌ای چه نقشی در حصر و حبس دارد؟

بیش از این‌که بخواهم به نقش آقای خامنه‌ای در این ماجرا بپردازم ترجیح می‌دهم از نوع اختلاف او با رهبران جنبش سبز بگویم و فکر می‌کنم اگر نوع این اختلاف روشن شود، نقش آقای خامنه‌ای هم روشن می‌شود.

در یک جمله، آقایان موسوی و کروبی و خانم رهنورد نگران "شخصیت نظام" بودند اما آقای خامنه‌ای نگران "آبروی نظام" است؛ مشکل اصلی هم دقیقاً همین جاست؛ وقتی شما نگران شخصیت کسی باشید، یعنی در او نوعی تغییر یا انحراف یا آلودگی می‌بینید که او را از هویت و شخصیت اصلی‌اش دور می‌کند، تلاش می‌کنید آن شخصیتی را که در معرض زوال و نابودی است، نجات دهید. اما وقتی نگران آبروی کسی باشید، به این فکر نمی‌کنید که شخصیت و هویت او در حال نابودی است بلکه مهم این است که کسی این نابودی و زوال را نفهمد و آبروی او نرود، در نتیجه همواره باید صورتی آبرومند، آرایش‌شده و دروغین از او نمایش دهید تا آبرویش حفظ شود.

گناه رهبران محصور ما این بود که ساکت نماندند، به تعبیر آقای موسوی "تسلیم یک صحنه آرایبی خطرناک" نشدند و خواستند نظام را به هویت نخستین‌اش برگردانند. آقای خامنه‌ای هم تحمل نکرد؛ تا امروز هم نه شورای عالی امنیت ملی و نه فوه قضاییه هیچ‌یک مسئولیت حصر را بر عهده نگرفته‌اند و حتی فرمانده نیروی انتظامی رسماً گفته که رهبر جمهوری اسلامی مسئولیت این پرونده را بر عهده دارد؛ با توضیحی که دادم، پیداست که چرا آقای خامنه‌ای تحمل نکرده است؛ نه اعتراض دیروز آن‌ها را و نه رفع حصر امروزشان را.

آقای اکبرین، شما گفتید که رهبران جنبش سبز می‌خواستند نظام را به هویت نخستین‌اش برگردانند، منظور از این هویت چیست؟

ببینید! انقلابی با هدف رهایی از استبداد شکل گرفت و خواست تا از طریق استقلال، آزادی، جمهوریت و اسلامیت، ملتی را خوشبخت و کشوری را سربلند کند؛ اما حالا پس از سه دهه، همه‌ی آن شخصیت و هویت و آن آرمان‌های نخستین در حال زوال است، استبداد بازتولید شده، از جمهوریت که با نظارت استصوابی، چیز زیادی نمانده و اسلامیت هم چنان تحریف شده که یک طالبانیزم از نوع شیعی‌اش در کشور شکل گرفته و بخش‌های مهمی از قدرت را در دست دارد؛ از طرف دیگر یک فساد فراگیر اقتصادی و اداری هم پیکر توسعه‌ی ایران را فلج کرده است. حالا مثلاً آقای کروبی نه تنها خودش زندان و شکنجه را در استبداد پیش از انقلاب تحمل کرده، بلکه پدرش هم از مجاهدان آن روزگار بود، این است که می‌گوید: من مهدی کروبی فرزند احمد صدایم خفه نمی‌شود؛ یعنی تبارش را به رخ می‌کشد تا مخاطبش بداند این تبار، مبارزه نکرده تا استبداد دینی، جایگزین استبداد پهلوی شود.

و به عنوان پرسش آخر: آقای حسن روحانی در جریان کارزار انتخاباتی قول داد که برای رفع حصر و آزادی زندانیان سیاسی خواهد کوشید. اما مواضعی که همکاران او اتخاذ می‌کنند، بیشتر رفع مسئولیت و ارجاع موضوع به سایر ارگان‌ها است. دلیل چنین برخوردی چیست؟ آیا این برخورد به معنی پشت کردن به وعده‌ی انتخاباتی است؟

اتفاقاً رأی رییس‌جمهور هم محصول همین وعده‌هاست که شما به آن اشاره کردید و این را اصول‌گرایان هم می‌دانند و بارها به آن اعتراف کرده‌اند.

شاید دولت گمان می‌کرد که با امتیاز دادن به حصری‌انان و زندانیانان، می‌تواند به توافقی با آنها برسد، اما وقایع این مدت، فکر می‌کنم واقعیت موجود را شفاف‌تر کرده باشد؛ چنان‌که عقب‌نشینی تاکتیکی برخی نامزدهای وزارت در روز معرفی کابینه هم باعث حیا سیاسی مخالفان دولت نشد.

حالا علاوه بر این‌که دولت وظیفه دارد به احترام رأی مردم، جلوی درشت‌گویی‌های وزیر دادگستری‌اش را بگیرد، تنها راه پیش روی آقای روحانی برای عمل به وعده‌اش در رفع حصر، تکرار همین تجربه‌ی توافقی ژنو است؛ دیدیم که حجم عظیم غوغای مخالفان نتوانست رسیدن توافقی ژنو به مرحله‌ی اجرا را متوقف کند اگرچه مخالفان انصافاً تمام تلاش تشکیلاتی و رسانه‌ای خود را برای شکست دیپلماسی هسته‌ای او به کار بردند؛ خوب! اگر ایستادگی و شکیبایی در برابر جریان‌های فاقد حداقل اخلاق و عقلانیت، و تکرار و تکیه‌ی مکرر بر رأی مردم، به کار توافقی ژنو آمد، تدبیری از همین جنس به کار رفع حصر هم می‌آید.



جمهوری اسلامی از توانائی های این «سه نفر» هراس دارد

گفت‌وگو با ارشاد علیجانی

روزنامه‌نگار جوان و کنش‌گر ملی- مذهبی

آقای علیجانی، با سپاس از شما برای شرکت در این گفت‌وگو، سه سال از حصر خانم زهرا رهنورد و آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و بیش از چهار سال از زندانی کردن فعالین جنبش سبز می‌گذرد. گردانندگان حکومت می‌گویند که جنبش سبز به تاریخ پیوسته است. اگر جنبش سبز به تاریخ پیوسته باشد، دیگر برای حکومت خطری ایجاد نمی‌کند. پس چرا حصر را برنمی‌دارند و زندانیان سیاسی را آزاد نمی‌کنند؟ چرا این همه علیه جنبش "مرده" تبلیغات می‌کنند؟

نکته‌ی مهم در ابتدا این است که ما چه تعریفی از جنبش سبز داشته باشیم. اگر ما جنبش سبز را به حضور خیابانی و اعتراض در عرصه‌ی خیابان منحصر کنیم، می‌توان گفت که جنبش سبز بعد از ۲۵ بهمن سه سال پیش که آقایان موسوی و کروبی برای حمایت مردم مصر و تونس فراخوان دادند و مردم به خیابان آمدند، دیگر حضور خیابانی قابل توجهی نداشته است. اما معنای این عدم حضور این نیست که جنبش سبز مرده است. به گمان من، اگر شرایط مناسبی پیش بیاید، باز هم مردم حاضر به حضور خیابانی برای نشان دادن اعتراضات خودشان هستند. کما این که حضورهای کمتر خیابانی، ولی ستادی را در سال ۹۲، در زمان انتخابات ریاست جمهوری هنگام سخنرانی‌های آقای روحانی و آقای عارف در تهران و حتی شهرستان‌هایی که در سال ۸۸ کمی ساکت بودند -مثل مشهد، کرمان و قزوین- دیدیم.

اما اگر جنبش سبز را به عنوان بخشی از تاریخ جنبش تحول‌خواهی ایران در نظر بگیریم، یعنی کلی‌تر به آن نگاه کنیم، جمهوری اسلامی موفق نشد معترضین سال ۸۸ را قانع کند و خواسته‌ها و اعتراضات اقشار مختلف مردم، زنان، سندیکاها، کارگری، معلمان و غیره و غیره، بی‌پاسخ ماندند. در نتیجه این خواست تغییر و تحول و عدم رضایت هم‌چنان وجود دارد. با این تعریف، می‌توان گفت که وقتی تحول‌خواهی در ایران هم‌چنان وجود دارد، جنبش سبز هم به عنوان بخش پرنرنگی از جنبش تحول‌خواهی ایران در تاریخ معاصر، حداقل در ۳۰-۲۰ سال اخیر زنده است.

پس ترس از همین جنبش است که مانع از برداشتن حصر و آزادی زندانیان سیاسی می‌شود؟

بله، اگر سؤال این باشد که آیا جنبش سبز مرده است، خیر نمرده و علت تلاش برای ادامه‌ی سرکوب، بسته نگاه داشتن فضای دانشگاه‌ها، بسته نگاه داشتن فضای رسانه‌ای و ادامه‌ی بازداشت‌ها و احکام سنگین زندان و... خود نشانه‌ی همین است.

حصر را هم به همین دلیل بر نمی‌دارند؟

در مورد حصر، مقداری جزئی‌تر هم می‌توان صحبت کرد. یکی از مقامات جمهوری اسلامی ایران یکی دو هفته پیش در مصاحبه‌ای گفت: «زمانی حصر برداشته خواهد شد که در حصر بودن یا در حصر نبودن آقایان موسوی، کروبی و خانم رهنورد فرقی نکند». من فکر می‌کنم این صادقانه‌ترین جمله‌ای بود که یک مقام مسئول در جمهوری اسلامی می‌توانست در مورد حصر بیان کند. در سال ۸۰، در سرمقاله‌ی روزنامه‌ی رسالت جمله‌ی مشابهی در مورد نیروهای ملی- مذهبی آمده بود که این نیروها (نیروهای ملی- مذهبی) را باید به صفر رساند. یعنی تأثیرگذاری‌شان را در جامعه از بین برد و آن موقع رهانشان کرد. به نظر می‌رسد که برنامه‌ی جمهوری اسلامی برای خانم رهنورد و آقایان موسوی و کروبی هم همین باشد؛ البته بدون در نظر گرفتن کنش مردم یا اتفاقات و اعتراضات مردمی که شاید بازی را عوض کند.

علت هراس جمهوری اسلامی این است که آقایان موسوی و کروبی از قبل از شروع انتخابات، در دوره‌ی انتخابات و بعد از آن، نشان دادند که یک توانایی منحصر به فرد دارند و آن این‌که می‌توانند چتر بسیار بزرگ و فراگیری باشند برای اکثریت نیروهای سیاسی فعال در داخل. در داخل ایران، فعالان کارگری، جنبش‌های زنان، جنبش دانشجویی، نیروهای خفته‌ی سیاسی که شاید ۳۰ سال در جمهوری اسلامی رای نداده بودند، نیروهای ملی- مذهبی، مشارکت، مجاهدین انقلاب اسلامی و بسیاری از معلم‌ها، اصناف و کنش‌گران سیاسی زیر چتر این مجموعه‌ی آقایان موسوی و کروبی جمع شدند و توانستند در نقطه‌ای با هم به توافق برسند و آن هم توافق بر روی این دو نفر بود. این برای جمهوری اسلامی خطرناک است که این همه نیروهای اپوزیسیون یا مخالف یا تحویل‌خواه که بردارهای‌شان تفاوت زاویه‌های زیادی هم می‌توانند با هم داشته باشند، در یک جا جمع بشوند و این بردارها در یک جا به یک قدرت مشترک برسند.

جمهوری اسلامی الان یک اقلیت متحد است و در مقابلش یک اپوزیسیون متکثر و نامنسجم قرار دارد. آقایان موسوی و کروبی و خانم رهنورد، این توانایی را دارند که این اکثریت نامنسجم را، اکثریتی که با هم اتحادی ندارند، اکثریتی که شاید خیلی‌های‌شان حاضر نباشند زیر یک سقف جمع بشوند، دوباره کنار هم قرار بدهند و این برای جمهوری اسلامی خطرناک است و مسلماً از دید من متأسفانه به این شیوه‌ی خودشان، یعنی حصر رهبری جنبش، خانم رهنورد و آقایان موسوی و کروبی همچنان ادامه خواهند داد.

البته این فقط یک طرف ماجرا، یعنی اراده و خواست جمهوری اسلامی است. این که در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد، من فکر می‌کنم خیلی از تحولات سیاسی قابل پیش‌بینی نیستند، به خصوص در ایران که کلاً جامعه‌ی ایرانی و مسائل سیاسی در ایران، همواره مثل یک کوه یخ بوده و بخش اعظم آن قابل دیدن نبوده است و شاید به همین دلیل باشد که در تاریخ معاصر ایران، در بسیاری از مواقع، روشنفکران و سیاست‌مداران از واکنش جامعه شوکه شده‌اند. در سال ۸۸ شاید هیچ‌کس پیش‌بینی نمی‌کرد که مردم برای یک برگ رای، یک سال در خیابان بایستند و خون بدهند؛ به خصوص برای نسل پیش از ما که فکر می‌کرد باید برای آرمان‌های خیلی بزرگ خون داد. اما در سال ۸۸، نسل جدید نشان داد که برای یک برگ رای هم می‌شود خون داد.

این است که من فکر می‌کنم واکنش در جامعه‌ی ایران، مثل خیلی جاهای دیگر، خیلی قابل پیش‌بینی نیست. اما این‌که در چه زمانی و به چه شکل این معادله به هم خواهد خورد و این تک‌فردهای ایرانی باز دوباره کمی به هم نزدیک‌تر می‌شوند و جریان قدرت‌مندتری را می‌سازند که بشود به سطوح بالای جمهوری اسلامی فشار آورد را من نمی‌توانم پیش‌بینی کنم، ولی مسلماً این پتانسیل در جامعه‌ی ایران وجود دارد که این معادله‌ی قدرت را عوض کند.

آقای خامنه‌ای چه نقشی در حصر و حبس و ادامه‌ی آن دارند؟

نقش آقای خامنه‌ای در حبس و حصر رهبران جنبش سبز غیرقابل انکار است. ایشان نقش اصلی را دارند. البته اطرافیان ایشان هم همیشه در هاله‌ای از عدم شفافیت حضور دارند و ظاهراً عده‌ای از این اطرافیان و منتقدین، چه در سپاه و چه اطرافیان آقای مصباح، حتی مواضع تندتری از خود آقای خامنه‌ای دارند. اما آنچه حداقل در حال حاضر به نظر می‌رسد، این است که ایشان تصمیم‌زهایی را در جمهوری اسلامی می‌گیرند؛ حتی در موارد بسیار جزئی‌تر. برای نمونه در استان کردستان، سال‌ها بود که اذان برای اهل سنت ایران پخش نمی‌شد، اما با دخالت مستقیم آقای خامنه‌ای، الان چند وقت است که دارد این اتفاق می‌افتد. یعنی آقای خامنه‌ای در مسائل جزئی در این حد هم نقش دارند، نظر می‌دهند و تأثیرگذار هستند، در نتیجه نمی‌شود نقش ایشان را در بزرگ‌ترین تهدید سیاسی و امنیتی‌ای که ایشان حس می‌کنند، نادیده گرفت و مسلماً این اتفاقات زیر نظر و موافقت شخص آقای خامنه‌ای صورت می‌گیرند.

آقای حسن روحانی در جریان کارزار انتخاباتی قول داد که برای رفع حصر و آزادی زندانیان سیاسی خواهد کوشید. اما مواضعی که همکاران او اتخاذ می‌کنند، بیشتر رفع مسئولیت و ارجاع موضوع به سایر ارگان‌ها است. دلیل چنین برخوردی چیست؟ آیا این برخورد به معنی پشت کردن به وعده‌ی انتخاباتی است؟

دیدنی که من نسبت به آقای روحانی دارم، این است که ایشان بسیار شخصیت دیپلماتیکی دارند و با توجه به سال‌ها حضور در عرصه‌ی بین‌المللی، دیپلماسی و مذاکره، توانایی‌های دیپلماتیکی هم به دست آورده‌اند. آقای روحانی در مناظره‌ها و در تبلیغات انتخاباتی هیچ‌وقت صراحتاً و مستقیماً در مورد حصر و یا حبس‌ها اظهارنظر دقیقی نکردند، ولی همواره به نوعی صحبت کردند که از بسیاری از جملات ایشان در حین کمپین انتخاباتی‌شان بی‌شک می‌شد این برداشت را کرد که دارند در مورد حصر خانم رهنورد و آقایان موسوی و کروبی و زندانیان سیاسی صحبت می‌کنند.

اما بعد از به قدرت رسیدن، اگر بخواهیم خوش‌بینانه قضاوت کنیم، آقای روحانی متوجه شدند که توانایی ورود به این عرصه را ندارند. یعنی مخالفت از سمت شخص اول نظام، سپاه و دیگر گروه‌های سیاسی به قدری زیاد است که ایشان توانایی حل این موضوع را ندارند. اگر هم بخواهیم کمی با دید شک به آقای روحانی نگاه کنیم، می‌توان گفت که ایشان از قبل می‌دانستند که قادر به حل این موضوع نیستند، به همین علت صراحتاً در این مورد صحبت نکردند. ولی چون در آن زمان به رأی این بخش از جامعه نیاز داشتند و می‌دانستند که این بخش جریان فعالی است و نسل جوان می‌تواند نه تنها خودش رأی بدهد، بلکه رأی اطرافیانش را هم کسب کند، ایشان هم هیچ‌وقت تکذیب نکردند.

در هر صورت، نهایتاً چه با دید خوش‌بینانه و چه بدبینانه، به نظر می‌رسد که در حال حاضر، عملاً آقای روحانی هیچ طرح و برنامه‌ای برای رفع حصر و یا آزادی‌های سیاسی ندارند و تمرکزشان را بر روی مسائل سیاست خارجی، حل بحران هسته‌ای و بهبود وضعیت اقتصادی قرار داده‌اند.

به این ترتیب، ارزیابی شما این است که دولت آقای روحانی تلاشی در جهت رفع حصر و حبس و آزادی زندانیان سیاسی نمی‌کند؟

با توجه به نشانه‌های مختلفی که در دولت روحانی دیده می‌شوند و با توجه به صحبت‌های اطرافیان و مشاوران ایشان و حتی خودش و عمل‌کرد جسته‌گریخته‌ای هم که داشته‌اند، می‌توان این قضاوت را داشت که ایشان فعلاً قصد ورود به عرصه‌ی سیاست داخلی - و آزادی‌های سیاسی و حصر و حبس‌ها که زیرمجموعه‌ی آنند - را ندارند، چون متوجه شده‌اند و یا از قبل می‌دانستند که توانش را ندارند. در نتیجه، می‌توان گفت در فضای سیاسی تفاوتی ایجاد نشده و آقای روحانی تمام هم‌وغم خود را روی دو موضوع اقتصاد و مسئله‌ی تحریم‌ها و روابط خارجی ایران قرار داده است.



جنبش سبز در زیر پوست جامعه رشد می کند

مصاحبه با فرزانه عظیمی

مسئول هیئت سیاسی اتحاد جمهوری خواهان ایران است

۱. سه سال از حصر خانم زهرا رهنورد و آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و بیش از چهار سال از زندانی کردن فعالین جنبش سبز می گذرد. گردانندگان حکومت می گویند که جنبش سبز به تاریخ پیوسته است. اگر جنبش سبز به تاریخ پیوسته باشد، دیگر برای حکومت خطری ایجاد نمی کند. پس چرا آن ها حصر را برنمی دارند و زندانیان سیاسی را آزاد نمی کنند؟ چرا این همه علیه جنبش "مرده" تبلیغات می کنند و هزینه کلانی را برای نمایش های خیابانی علیه آن صرف می کنند؟

به نظر من جنبش سبز با ابعاد و دامنه ای که در ایران و سراسر جهان پیدا کرد، زنده ترین و سراسری ترین حرکت ایرانیان پس از انقلاب بهمن بود، با این فرق که این بار شکل مبارزه، مسالمت آمیز و فارغ از خشونت بود. حرکت یکپارچه بسیاری از ایرانیان در سراسر جهان در آستانه جنبش سبز و تجربه شیرین همصدایی و هماوایی میلیونها نفر از ایرانیان، برای بیان خواست های مدنی آنان که در شعار «رای من کو» بازتاب یافت، بذری بود که ۴ سال پیش کاشته شد. این نهال سبز در طی این سالها چنان ریشه ای در ذهنیت تاریخی ایرانیان و جهانیانی که شاهد آن بودند دوانده است، که هر نشانه ای از آن، ترس و وحشت مخالفان این جنبش را سبب می شود. اعلام این که جنبش سبز مرده است و صرف هزینه های کلان برای پایان دادن به آن، و فشار به فعالان و کنشگران سبز و بازداشت آن ها و بالاخره ادامه حصر خانم زهرا رهنورد و آقایان موسوی و کروبی، تنها تلاشی عبث برای پایان دادن و خاموش کردن این جنبش وسیع اجتماعی از سوی اقتدارگرایان و تمامیت خواهان است. جنبش سبز ادامه بیش از صد سال جنبش دمکراسی خواهی مردم کشورمان و نقطه عطفی جدید در رابطه مردم و حکومت بود. این جنبش خواست های خویش را در شعارهای مشخصی متبلور کرده است که در راس آن ها گردن نهادن به حق مردم در انتخاب کسانی است که بر آنان حکومت می کنند. .

۲. آقای خامنه ای چه نقشی در حصر و حبس دارد؟

از زمانی که آقای خامنه ای نقش ولایت «مطلقه» فقیه را به عهده گرفته است، با توجه به دخالتی که ایشان در ریزترین امور کشور می کنند، نمی توان تصور کرد که اتفاقی در این حد بیافتد، بدون آن که آقای خامنه ای دستور این کار را داده باشد و یا حداقل مهر تایید خود را روی آن گذاشته باشد. در رابطه با حصر و حبس، با توجه به اخبار و اطلاعاتی که بخشی علنی هم شده است، فعلا این آقای خامنه ای است که هنوز موافقت خود را با پایان دادن به آن، اعلام نکرده است. اگر آقای خامنه ای تصمیم به پایان دادن به حصر و حبس آقایان موسوی و کروبی و خانم رهنورد بگیرد، هیچ مقام رسمی و غیررسمی دیگری، قادر به نادیده گرفتن آن نخواهد بود.

۳. آقای حسن روحانی در جریان کارزار انتخاباتی قول داد که برای رفع حصر و آزادی زندانیان سیاسی خواهد کوشید. اما موضعی که همکاران او اتخاذ می‌کنند، بیشتر رفع مسئولیت و ارجاع موضوع به سایر ارگان‌ها است. دلیل چنین برخوردی چیست؟ آیا این برخورد به معنی پشت کردن به وعده انتخاباتی است؟

به نظر من خود آقای روحانی نیز می‌داند که همین وعده‌ها او را پیروز انتخابات کرد و با توجه به مجموعه اقداماتی که آقای روحانی و دولت ایشان تا بحال انجام داده است، به نظر نمی‌رسد که آقای روحانی بخواهد و یا بتواند به وعده‌های انتخاباتی خود پشت کند. چرا که در آن صورت آقای روحانی نباید انتظار داشته باشد که مردم دوباره به وعده‌های او اعتماد کنند. به نظر می‌رسد که دولت روحانی توان مقابله با خواست رهبری و نیروهای تحت حمایت ایشان برای ادامه حصر را ندارد. به همین جهت تقویت مبارزه مدنی یا عبارتی زنده نگه داشتن آماج، اهداف و مطالبات جنبش سبز، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. تنها فشار این جنبش و اوج گرفتن خواست آزادی زندانیان سیاسی و پایان دادن به حصر است که ممکن است آقای خامنه‌ای را مجبور به گردن نهادن به آن کند. همان طور که در عرصه سیاست خارجی نیز فشار تحریم‌ها و نتایج اقتصادی و سیاسی آن، رهبر را وادار به «نرمش قهرمانانه» کرد.

۴. شما چه ارزیابی از جنبش سبز دارید؟ به نظر شما، این جنبش زنده و پایدار است و یا این که به گذشته تعلق دارد؟

به نظر من جنبش سبز در ذهن و دل میلیون‌ها ایرانی که آن را بوجود آوردند، زنده است. آن‌ها از خواست‌های خود عقب ننشسته‌اند. چرا که این خواست‌ها با زندگی روزمره و حیات سیاسی و اجتماعی آنان گره خورده است. انتخابات اخیر و نتیجه آن نیز، بدون حضور این جنبش امکان‌پذیر نبود. این که شکل بروز آن به دلیل ادامه سرکوب‌ها تغییر کرده است، نباید ما را به این نتیجه برساند که این جنبش به گذشته تعلق دارد. به نظر من جنبش سبز در بطن جامعه ما ریشه دوانده است و به آرزوها و آمال آزادیخواهانه و حقوق شهروندی مردم کشور ما پیوندی ناگسستنی خورده است. اما بسیاری که خود در خواب زمستانی به سر می‌برند، توان دیدن و حس کردن این جنبش را ندارند. جنبش سبز در زیر پوست جامعه رشد می‌کند و روزی که به قدر کافی بزرگ و تنومند شد، همه را مجبور به دیدن خود می‌کند و حکومت نیز چاره‌ای نخواهد داشت جز گردن نهادن به مطالبات به حق این جنبش.



جنبش سبز در همه جا و همه چیز نفوذ کرده است

مصاحبه با سیامک فرید

فعال جنبش سبز و عضو سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت

سه سال از حصر خانم زهرا رهنورد و آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و بیش از چهار سال از زندانی کردن فعالین جنبش سبز می گذرد. گردانندگان حکومت می گویند که جنبش سبز به تاریخ پیوسته است. اگر جنبش سبز به تاریخ پیوسته باشد، دیگر برای حکومت خطری ایجاد نمی کند. پس چرا آنها حصر را برنمی دارند و زندانیان سیاسی را آزاد نمی کنند؟ چرا این همه علیه جنبش "مرده" تبلیغات می کنند و هزینه کلانی را برای نمایشهای خیابانی علیه آن صرف می کنند؟

تمام تلاش حکومت در این ۴ سال سرکوب و خفه کردن جنبش سبز بوده است. بدیهی است که اگر در این عرصه موفق شده بود می بایست یک یا چند گام به پیش بردارد و بالاخره برنامه‌هایی را که در سر داشته، عملی نماید. اما آنچه شاهدش بودیم عقبگرد حکومت از برنامه‌هایی بود که در طی ۸ سال دوران احمدی نژاد دنبال می کرد.

جنبشی که برای پس گرفتن آرا به راه افتاد فقط برای اعتراض به تقلب انتخاباتی نبود. بلکه دو دیدگاه کاملاً متفاوت در مقابل هم قرار گرفته‌اند. میرحسین موسوی در بیانیه ۱۸ خود در بند اول منشور جنبش سبز به اهداف و برنامه‌های جنبش سبز می‌پردازد که از آن جمله تاکید مکرر به آزادی و حقوق شهروندی و شفاف سازی اقتصادی در آن بسیار برجسته است. در همین منشور میرحسین موسوی از ماجراجویی‌های عوامفریبانه در تعاملات بین‌المللی سخن می‌گوید. تمام این اهداف و برنامه‌ها سه سال بعد از طرف حسن روحانی دوباره طرح می‌شود و استقبال مردم را بدست می‌آورد. جنبشی که گرداگرد این خواسته‌ها شکل گرفته است هم اکنون قدرتمندتر از همیشه تا در خانه‌های مخالفان هم رسیده است.

بروی کار آمدن دولت حسن روحانی یک عقب نشینی آشکار حکومت از برنامه‌های قبلی خود بود؛ همانی که علی خامنه‌ای نرمنش قهرمانانه فورمولبندی کرد. زیرا از نظر وی مشکل برنامه‌های قبلی اشتباه بودن آنها نیست بلکه فاکتور زمان است که اهمیت دارد. وی زمان فعلی را مناسب پیش بردن سیاستهای سابق نمی‌داند و یا این طور وانمود می‌کند تا خدشه‌ای به محق بودنش وارد نیاید.

آقای خامنه‌ای چه نقشی در حصر و حبس دارد؟

به نظر نمی‌رسد علی خامنه‌ای با آزادی رهبران نمادین جنبش سبز قبل از این که از مواضع قبلی خویش توبه کنند موافقت کند، آن هم به این دلیل بسیار روشن که در چنین صورتی آزادی آنها به عنوان یک شکست برای علی خامنه‌ای و یک پیروزی برای میرحسین موسوی، رهنورد و کروبی محسوب خواهد شد. از طرفی برایش مشخص نیست که در صورت این شکست و آن پیروزی چه عواقبی دامنگیر حکومت وی خواهد شد. وضعیت فعلی برای خامنه‌ای هم آسان نیست و همه فشارها متوجه وی است. بهترین حالت برای وی توبه سران جنبش و تقاضای عفو از طرف آنها است که تا کنون با مقاومت سران نمادین جنبش روبرو شده است. حالت دیگر گرفتن تعهد از آنها برای سکوت پس از پایان حصر است. از تحلیل سخنان برخی مسئولین چنین بر می‌آید که گفتگوئی در این مورد در جریان است. یک طرف کسانی تنها در صورت توبه آزادی «سران فتنه» را ممکن می‌دانند و در مقابل آن چه از گفته‌های برخی دیگر بر می‌آید گویا تلاش کرده‌اند که رهبران نمادین جنبش سبز را به دادن تعهد به سکوت پس از پایان حصر راضی نمایند. آنچه که تا کنون واضح است این رهبران به توبه و یا سکوت

گردن نهاده‌اند و هر دو این پیشنهادها را رد کرده‌اند. از طرفی خامنه ای مایل است راهی آبرومندانه برای خلاصی از این وضع بیابد. اما مقاومت میرحسین و رهنورد و کروبی وی را نیز در حصر قرار داده است. خامنه ای بسیار نگران است که اگر آنها را آزاد و یا حتی محاکمه کند ممکن است مثل ریختن بنزین بر روی شعله پنهان باشد و دوباره مشتعل شود.

آقای حسن روحانی در جریان کارزار انتخاباتی قول داد که برای رفع حصر و آزادی زندانیان سیاسی خواهد کوشید. اما مواضعی که همکاران او اتخاذ می کنند، بیشتر رفع مسئولیت و ارجاع موضوع به سایر ارگانها است. دلیل چنین برخوردی چیست؟ آیا این برخورد به معنی پشت کردن به وعده انتخاباتی است؟

راه حلی که حسن روحانی برای پایان دادن به حصر به شکلی غیرمستقیم از زبان دیگران بیان کرده است، آزادی سران جنبش در صورت پذیرش سکوت پس از آزادی از طرف آنها بوده است. آن طور که به نظر می رسد سران جنبش چنین پیشنهادی را نپذیرفته اند. عصبانیت سخنگوی قوه قضائیه محسن اژه ای که دوباره بر لزوم توبه آنان تاکید می کرد قبل از هر چیز به دلیل پاسخ رد دادن تعهد به سکوت از طرف رهبران سبز بود.

حسن روحانی در مورد سیاست خارجی با همه موانع موجود پیروزی درخشانی داشت. در مورد رفع حصر هم وی همواره گفته است که در این مورد تلاش خواهد کرد و این بدان معنی است که آزادی زندانیان در اختیار رئیس جمهور نبوده و نیست ولی وی می تواند با استفاده از وزن سیاسی خود برای آزادی آنها تلاش کند. اما واقعیت‌های جامعه نشان می دهد که مردم انتظاراتی به مراتب بیشتر از وی دارند که عدم توجه به این انتظارات می تواند حمایت مردمی را از وی کم رنگ کند. انتقاداتی که از وی آغاز گشته اند نشان می دهند که رای دهندگان به وی صبرشان حد و حدودی دارد که روحانی باید آن را در نظر بگیرد. از سوی دیگر مخالفان روحانی در حکومت در خنثی کردن تلاشهای وی در سیاست خارجی بسیار کوشا هستند. برخی از نمایندگان مجلس و فرماندهان سپاه و برخی از روحانیون تندرو مثل مصباح یزدی تلاشهایشان را برای به شکست کشاندن سیاست های هسته‌ای و تنش زدائی آغاز کرده اند.

از آنجا که تحقق وعده‌های انتخاباتی به نفع حسن روحانی است ولی قدرت و توان وی برای اجرای این تعهدات بدون رضایت خامنه ای بسیار محدود است. از این جهت نمی توان گفت وی به وعده های خود پشت کرده است. او اگر بتواند فورمول جادویی بیابد که هم رهبران جنبش و هم رهبر را راضی کند، خواهد توانست این وعده خود را عملی کند. اما به نظر می رسد وی در این مورد حداقل تاکنون به بن بست رسیده باشد.

تیم حسن روحانی بیشترین توان خود را تا کنون بر روی مسئله هسته ای و تنش زدائی گذاشته اند و با رضایت تلویحی رهبری توانسته اند بخوبی با وجود مخالف خوانی ها برنامه خود را پیش ببرند. رسیدن به توافق شش ماهه هسته ای پیروزی بزرگی برای حسن روحانی بود اما وی نتوانست همزمان بر روی مسائل داخلی زوم کند و تعهدات خود را اجرایی نماید. فشار قوه قضائیه و مجلس جمهوری اسلامی به دولت تا حد کارشکنی جلوه می کند و تلویزیون ضرغامی بنای ناسازگاری را با وی نهاده است.

شما چه ارزیابی از جنبش سبز دارید؟ به نظر شما، این جنبش زنده و پایدار است و یا این که به گذشته تعلق دارد؟

با این که جنبش در خیابان شکل گرفت ولی نمی توانست همواره به همان شکل باقی بماند. خشونت از طرف حکومت و کشتار ده ها معترض البته نقش بارزی در تغییر شکل دادن جنبش بازی کرد. حکومت موفق شد جنبش سبز را از خیابان برچیند، ولی پس از آن چه اتفاقی افتاد؟ این جنبش به همه جا و همه چیز نفوذ کرد. هنرمندان و شاعران بسیاری با تاثیر از جنبش و خواسته های آن به تولید شعر و ادبیات پرداختند. موسیقی رسمی و زیرزمینی، سینما و بسیاری دیگر از عرصه های هنری تحت تاثیر بی بدیل جنبش سبز قرار دارند. همین جشنواره فیلم فجر که هفته پیش جریان داشت، کاملاً متأثر از جنبش سبز بود و نتوانست دامن خود را از جنبش جدا کند. فیلم «آشغالهای دوست داشتنی» به جشنواره راه نیافت و جایز فیلم «من عصبانی نیستم» به شکل بیسابقه ای پس گرفته شدند و فیلم از دور مسابقه کنار نهاده شد. هجوم مردم برای دیدن این فیلم که در سینماها اکران شد تماشائی بود. این مردم به دنبال چه اند و چه در این فیلم ها می بینند که این گونه برای تماشایش صف می بندند و ساعتها به انتظار می مانند؟ همه اینها نشان از آن دارد که جنبش «رای من کجاست؟» ریشه دوانده و با بالا بردن مطالبات خود به یک جنبش «حقوق شهروندی» تبدیل شده است. حکومت اسلامی به دلایل عدیده قادر به سرکوب جنبش سبز نشد و یکی از آن دلایل شکل مبارزه بی خشونت است. تمام تلاش حکومت برای راندن جنبش به فاز خشونت آمیز به شکست انجامید .

آری این جنبش زنده و پایدار و پویاست و آن چه مرده است حکومتی است که نه پویندگی دارد و نه قادر به بازسازی و ترمیم خود است.



جنبش سبز و فرصت برای برآمد مجدد

مصاحبه با علی صمد فعال جنبش سبز
و عضو سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

سه سال از حصر خانم زهرا رهنورد و آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و بیش از چهار سال از زندانی کردن فعالین جنبش سبز میگذرد. گردانندگان حکومت میگویند که جنبش سبز به تاریخ پیوسته است. اگر جنبش سبز به تاریخ پیوسته باشد، دیگر برای حکومت خطری ایجاد نمیکند. پس چرا آنها حصر را برنمیدارند و زندانیان سیاسی را آزاد نمیکنند؟ چرا این همه علیه جنبش "مرده" تبلیغات میکنند و هزینه کلانی را برای نمایشهای خیابانی علیه آن صرف میکنند؟

همیشه در حکومت های استبدادی و دیکتاتوری ارگان های امنیتی و سران این نوع نظام های استبدادی سعی می کنند تصویری کوچک و ضعیف از اپوزیسیون خود در جامعه ارائه دهند و غالباً این گونه تبلیغات هیچ سنخیتی با واقعیت جامعه و بویژه با موضعگیری سران چنین حکومت هایی ندارد. این موضوع جای سوال دارد که چگونه می شود دو نفر از رهبران نمادین جنبش سبز را به همراه همسر یکی از آنها بصورت غیر قانونی بیش از سه سال در حصر و حبس نگه داشت و علاوه بر آنها چند صد نفر دیگر از زنان و مردان ایران زمین را که برای دفاع از حق رای خود، برای آزادی و حقوق بشر علیه تبعیضات و بی عدالتی ها دست به اعتراضات مدنی و مسالمت آمیز در خیابانها زده اند را در زندانها بصورت ظالمانه و ناعادلانه زندانی کرد و همه آنها را از بسیاری از حقوق اجتماعی و مدنی خود محروم کرد و بیش از صد نفر از آنها را هم در خیابانها، در زیر شکنجه در زندان ها کشت و بعد هم آمد و به دروغ، تبلیغات و ضد تبلیغات علیه این جنبش راه انداخت و در آخر هم اعلام کرد که دیگر کار سبزها تمام شد و آنها دیگر برای همیشه مردند!

اما این نوع دروغ ها آنقدر توخالی است که حتی خودی هایشان هم نمی توانند باور کنند. مقامات امنیتی، نظامی و ارگان ها و شخصیت های مختلف نظام، دروغ های بی پایان خود را در سخنرانی ها، در صدا و سیما، در کیهان شریعتمداری و در فضای مجازی مدام تکرار و تکرار می کنند و در بسیاری موارد هم با چاشنی تهدید و انواع فشارهای دیگر همراه می سازند تا شاید به خیال خودشان تبلیغاتشان کارساز شود! اما واقعیت چنین رفتاری نشانگر این است که در جامعه و در میان قشرها و طبقات مختلف، درخواست ها برای آزادی رهبران جنبش سبز رو به افزایش است. خود آقای روحانی بارها مستقیم و غیرمستقیم از رفع حصر صحبت کرده است. اگر موضوع رفع حصر بعنوان یک معضل جدی برای نظام مطرح نبود قاعدتاً روحانی هم چیزی نمی گفت! حتی اگر هم فرض کنیم که ایشان در انتخابات ریاست جمهوری برای کسب رای سبزها موضوع رفع حصر و آزادی زندانیان سیاسی را مطرح کرده باشد باز این موضوع بیانگر این حقیقت است که ایشان مطالبات نیرویی را طرح کرده است که در جامعه دارای نفوذ و پایگاه است و این موضوع آنچنان در نظام از اهمیت برخوردار شده است که رئیس جمهور و کابینه اش و انواع مختلف ذوب شدگان در ولایت فقیه را وادار به موضعگیری می کند.

رفع حصر و آزادی زندانیان سیاسی فقط صدایش در داخل کشور نیست که شنیده می شود بلکه در سطح جهانی، در هر ارگان، کنفرانس، جلسه، ملاقات و دیداری که با سران دولت آقای روحانی صورت می گیرد چنین مطالباتی مطرح می شوند. نهادها و فعالان ایرانی و گروههای بین المللی حقوق بشری، چندین بخش مختلف سازمان ملل متحد، از جمله گروه بازداشتیهای خودسرانه و گزارشگر ویژه حقوق بشر در ایران، گزارشگر ویژه حق آزادی اجتماعات و انجمن های مسالمت آمیز، و گزارشگر ویژه دستگیریهای خودسرانه ول کن قضیه نیستند و مکرراً و دائماً از دولت ایران می خواهند تا رهبران جنبش سبز و زندانیان سیاسی را آزاد کنند. فشار به دولت و رهبران جمهوری اسلامی بسیار بالاست.

دولت روحانی، ارگان های دیگر حکومتی و ولی فقیه با این فشارهای داخلی و جهانی مانده اند که چه کنند. صداها برای آزادی زندانیان سیاسی، رفع حصر، حبس و رعایت حقوق بشر آنقدر بلند و رساست که کسی نمی

تواند منکرش شود. به همین خاطر است که انواع ارگان های امنیتی، حراستی و صدا و سیما ضراغمی به همراه ده ها ارگان وابسته به رهبری به تکاپو افتاده اند و با پخش انواع دروغ و شایعه، با انجام سانسور و محدودیت، تهدید و فضا سازی و ... همه کار می کنند که این صداها شنیده نشوند و خاموش شوند. آنها بدجوری به مخمصه افتاده اند و راه در رو هم ندارند.

در سطح جامعه هم آقای روحانی و دولتش حسابی توسط جامعه مدنی و سبزه ها و بخش بزرگی از مردم تحت فشارند و دائماً به عرض رئیس جمهور روحانی می رسانند که پس قول و قرارهای قبل از انتخابات و پس از انتخابات چی شد؟ کی اقدامات دولت را برای رفع حصر و آزادی همه زندانیان سیاسی زمینی میشود؟ روحانی هم خوب می داند که نمی شود نسبت به انتظارات مردم بی عمل و بی پاسخ باقی ماند! و او خوب می داند اگر اقدامی نتواند سازمان دهد حمایت رای دهندگان از او در دور دوم با مشکل روبرو خواهد شد. موضعگیری های گاه و بی گاه او هم ناشی از این مراجعات است. او اگر رو راست با مردم نباشد و واقعیت ها را نگوید تمام کاسه و کوزه ها بر سر او خواهید ریخت و رهبر، راست افرادی و دیگر ذوب شدگان در ولایت هم همین را می خواهند.

حکومتی ها هنوز در تبلیغات بیرونی خود می خواهند چنین وانمود کنند که این جنبش زنده نیست اما همه خودی های حکومتی خوب می دانند که جنبشی که از میان افشار و طبقات گوناگون پرچم سبزی را با انگیزه های متفاوت، رنگارنگ و با خواسته های مشترک بلند کرده، قصد خاموشی زودرس را ندارد. انباشت مطالبات در ۳۵ ساله گذشته آنقدر افزایش یافته که نمی شود براحتی از توجه به این خواسته ها گذشت. مگر می شود جنبشی را که برای مشارکت در سرنوشت کشور و منافع ملی آن عزم و جزم کرده و علیه تبعیض و بی عدالتی بپا خواسته را براحتی سرکوب و حذف کرد؟ البته امکان دارد با سرکوب، شکنجه و زندان برای مدتی تجمعاتش را مانع شد اما اگر موقعیت فراهم شود ظرفیت جنبش سبز آنقدر بالاست که می شود صدایش را باز با قدرت و طنین بیشتری برای تغییر، بصورت علنی در جامعه دوباره شنید. این حقیقت را همه می دانند و رهبر حکومت هم آنرا خوب می فهمد و اتفاقاً از همین هم بیم و ترس دارد.

این واقعیتی است که جنبش سبز موفق شد و توانست آقایان موسوی و کروبی را بدنال خواسته های منطقی و دمکراتیک خود بکشاند. خوشبختانه دو رهبر این جنبش نیز استعداد، تجربه برای فهم این موضوع را از خود نشان دادند. حوادث سیاسی سال ۸۸، ارتباط و اعتماد میان مردمی که معترض به رای گم شده یا حذف شده خود بودند را در عمل با آقایان موسوی و کروبی تقویت کرد و بدین ترتیب نقش و اتوریته آنها در میان جنبش سبز و سازمان های متنوع و رنگارنگ آن بشدت افزایش یافت. مقاومت موسوی و کروبی و نفوذ کلام موسوی در جنبش سبز که جنبشی رنگین کمان و متنوع بود، از اتوریته برخوردار شد. مواضع و تحلیل های آقای موسوی و مقاومت ایشان در برابر نیروی استبداد موقعیت ایشان را در راس جنبش سبز تثبیت کرد. آنها در این مبارزه بر ضرورت گردن گذاشتن به آرای مردم در یک انتخابات آزاد تاکید کردند و بصورت علنی هم اعلام کردند که قبول رای مردم برایشان یک اصلی اساسی است و از آن به هیچوجهی کوتاه نخواهند آمد! آنها تا امروز هم بر سر پیمان خود با مردم عقب نشستند و همه اخبار و اطلاعات از حصر، حاکی از این واقعیت است.

آقای خامنه ای چه نقشی در حصر و حبس دارد؟

ایشان نقش درجه اول را در این عرصه بازی می کند. اصلاً خود قوانین اساسی جمهوری اسلامی هم بازیگری نقش اول را به ایشان محول کرده است. واقعیت کنونی در حکومت نشانگر این است که رهبر حکومت علی خامنه ای بدنال تنش زدایی در سیاست های داخلی هم پا با سیاست های بین المللی نیست. به همین خاطر هم است که آقای روحانی فقط بدنال مصالحه با غرب در خصوص پروژه هسته ای و لغو تحریم های اقتصادی به میدان آمده است و در این عرصه هم تاکنون از حمایت خامنه ای برخوردار شده است. اما شرایط امروزی ایران در وضعیتی است که نمی شود بدون فضای باز سیاسی به شرایط وخیم اقتصادی و بیکاری گسترده نسل جوان کشور، سر و سامان داد. وضع آنقدر خراب و متزلزل است که فقط با یک توافق بین المللی که در جای خودش می تواند مثبت باشد، نمی شود پاسخگوی انبوه مطالبات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی مردم شد. ادامه وضعیت کنونی در جامعه به نفع ولی فقیه علی خامنه ای و راست افرادی نیست. و حسن روحانی هم می داند که مردم از او انتظاراتی دارند که اگر به آن انتظارات توجه لازم صورت نگیرد می تواند حمایت مردمی رئیس جمهور را کاهش دهد.

بنابراین تردیدی نیست که تصمیم گیری درباره وضعیت رهبران در حصر جنبش سبز بیش از همه به عهده آقای خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی است. بسیاری از ذوب شدگان ولایت فقیه بارها متذکر شده اند که تصمیم به حصر با نظر شخصی "آقا" انجام شده و در نتیجه تغییر این وضعیت نیز تنها با نظر ایشان امکانپذیر خواهد شد.

تا امروز مسئولین ایجاد حصر رهبران جنبش سبز، هیچ پاسخ حقوقی و قضایی، برای این اقدام غیرقانونی خود مطرح نکرده اند. ظرف سه سال گذشته موسوی، کروبی و رهنورد رسماً متهم به انجام هیچ جرمی نشده اند و حتی مورد محاکمه نیز قرار نگرفته اند. هر چند که موسوی و کروبی هر دو خواهان برگزاری دادگاه برای رسیدگی به اتهاماتی شده اند که از سوی حکومت به آنها زده می شود اما تا امروز همواره این درخواست اصولی و

منطقی با بی‌اعتنایی و بی‌مسئولیتی مقامات قضایی جمهوری اسلامی مواجه شده است. آنها همچنان در طی سال‌های گذشته بدون تفهیم اتهام و یا محاکمه تحت حصر خانگی مانده‌اند. به نظر همچنان می‌بایست فشار به راس نظام و دولت روحانی در داخل و خارج از کشور ادامه یابد تا بلکه به اقدام غیرانسانی نگهداری موسوی، کروبی و رهنورد در حصر خانگی و بدون دادرسی عادلانه پایان داده شود و به همراه آنان صدها زندانی سیاسی در زندان‌های جمهوری اسلامی نیز آزاد شوند.

آقای حسن روحانی در جریان کارزار انتخاباتی قول داد که برای رفع حصر و آزادی زندانیان سیاسی خواهد کوشید. اما مواضعی که همکاران او اتخاذ میکنند، بیشتر رفع مسئولیت و ارجاع موضوع به سایر ارگانها است. دلیل چنین برخوردی چیست؟ آیا این برخورد به معنی پشت کردن به وعده انتخاباتی است؟

مدتهاست که می‌خواهند از شر حصر رهبران جنبش سبز راحت شوند زیرا برای حکومت و بویژه رهبر آن ظرف سه سال گذشته این موضوع بسیار پرهزینه بوده است. اتفاقاً یکی از راه‌های موفقیت در مبارزه این است که جنبش‌های اعتراضی یا اجتماعی چنان عمل کنند که حکومت مجبور به دادن هزینه شود. اگر چنین شود عقب نشینی حکومت دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد. در سه سال گذشته رهبری نظام بابت حصر رهبران جنبش سبز مجبور به پرداخت هزینه شده است و این دلنشین و روحیه برانگیز برای مبارزه فعالین جنبش دموکراتیک مردم ایران است. اپوزیسیون و کلاً دمکرات‌ها و آزادیخواهان چپ کشورمان به این تجربه مثبت در مبارزاتشان مناسب است بیشتر توجه نشان دهند. در مبارزه هزینه دادن نباید فقط یک جانبه باشد و حکومت هم باید بابت سرکوب، حذف، حصر و حبس منتقدین هزینه پرداخت کند. اگر این نوع مبارزه بر حکومت تحمیل نشود، جنبش‌ها براحتی سرکوب و خاموش خواهند شد.

در صحبت‌ها و موضعگیری‌های اخیر مقامات مختلف نظامی و امنیتی نزدیک به رهبری حکومت از توبه، پشیمانی، سکوت، عذرخواهی رهبران جنبش سبز به کرات برای رفع حصر و حبس شنیده می‌شود. اگر بخواهیم صحبت‌های امروزین این افراد و ارگان‌ها را با سال‌های اول و دوم حصر از زبان همین رهبران ریز و درشت جمهوری اسلامی مقایسه کنیم براحتی می‌توانیم بینیم که ادبیات سیاسی آنها نیز عوض شده است. مثلاً در سال‌های گذشته صحبت از محاکمه، زندان طولی مدت، عامل اسرائیل و امریکا، جاسوس و سخنگویان سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی دولت‌های خارجی، خائنین به نظام و مردم، مفسد فی‌الارض و... توسط جریان‌های وابسته به راست افراطی و رهبری نظام بسیار علیه رهبران در حصر جنبش سبز شنیده می‌شد. اما آنها امروز دست به عقب نشینی زده‌اند و فقط از توبه یا حداقل در صورت آزادی از سکوت صحبت به میان می‌آورند. هزینه آور بودن ادامه حصر بدلیل افزایش فشار اجتماعی در داخل و خارج از کشور آنها را مجبور کرده که در ظاهر در رابطه با حصر تغییراتی را در ادبیات سیاسی و مطالبات رهبران و مسئولین مختلف نظامی و امنیتی نظام بوجود آورند و به نظر این عقب نشینی اجباری، موفقیت و پیشرفت برای جنبش سبز محسوب می‌شود. نتیجه اینکه فشار بین‌المللی وقتی با فشار اجتماعی در ایران بر هم تلاقی پیدا می‌کند می‌تواند تأثیرات و تغییرات مثبتی را بر جا بگذارد.

در دولت حسن روحانی ما با چند نظر مواجه هستیم. این تناقضات را می‌توان در گفته‌های آقای رئیس‌جمهور، وزرا و سخنگویان دولت در خصوص حصر به کرات شنید.

روحانی در حاشیه مجمع جهانی اقتصاد در گفتگویی با شبکه خبری "سی.ان.ان." درباره آزادی رهبران جنبش سبز و بازداشت شدگان پس از انتخابات ۸۸ گفته: "هیچ‌کس برای همیشه در زندان و حصر نمی‌ماند". یا در جمع دانشجویان حرف مشابهی را حسن روحانی برای رفع حصر مطرح کرد. البته این واقعیتی است که آزادی زندانیان سیاسی در حوزه اختیارات رئیس‌جمهور نیست و قوه قضائیه مسئولیت مستقیم دارد و این قوه درست و وابسته و ذوب شده در ولایت فقیه است و رهبر نظام نقش اصلی در این زمینه بازی می‌کند. اما نباید فراموش کرد که حسن روحانی بعنوان رئیس‌جمهور از اعتبار و نفوذ لازم اجتماعی و سیاسی برای آزادی رهبران جنبش سبز و زندانیان سیاسی برخوردار است و اگر بخواهد می‌تواند اقدامات روشنی را برای آزادی آنها انجام دهد. در ضمن از روحانی باید خواست که در این خصوص به مردم گزارش دقیق و علنی بدهد.

در کنار اظهارات رئیس‌جمهور ایران ما با اظهارات حسام‌الدین آشنا مشاور ارشد دولت روحانی در مصاحبه با نشریه اندیشه پویا که ابتدای دی ماه منتشر شد مواجه هستیم. ایشان مسئولیت رفع حصر را متوجه میرحسین موسوی و مهدی کروبی کرده و گفته است "مسئله حصر چند جانبه است. همه جوانب را که شما حل کنید باز یک جانب باقی می‌ماند و آن کسی است که تحت حصر است. او باید تصمیماتی بگیرد. اگر او نتواند و یا نخواهد تصمیم بگیرد، کار برای همگان دشوار می‌شود." یعنی اینکه آقایان موسوی و کروبی و خانم رهنورد می‌بایست مشابه همان کاری را کنند که کاندیداهای دولت در مجلس در هنگام اخذ رای اعتماد به کابینه آقای حسن روحانی مجبور به توبه یا پشیمانی از کارهای انجام شده، کردند. چنین موضعگیری‌هایی از طرف مشاور ارشد روحانی متناقض با سخنان رئیس‌جمهور است و معلوم نیست که دولت چگونه در این عرصه عمل خواهد کرد؟!

شما چه ارزیابی از جنبش سبز دارید؟ به نظر شما، این جنبش زنده و پایدار است و یا اینکه به گذشته تعلق دارد؟

من در خلال سه سوال قبلی به عنوان یک فعال جمهوریخواه، سکولار و دمکرات چپ طرفدار جنبش سبز تلاش کردم نشان دهم که این جنبش همچنان زنده است و در عرصه های مختلف کشور بصورت زنده و فعال حضور موثر دارد. به علاوه جنبش سبز از حوادث سال ۸۸ تا امروز توانسته در فعالیت های خود روند فرسایش و ریزش درونی جبهه ذوب شدگان در ولایت فقیه را شتاب بیشتری دهد. شکاف در طیف اصولگرایان نمونه روشن این ارزیابی است. نتیجه این وضعیت، تضعیف موقعیت خامنه ای، جریان راست افراطی و کلاً جریان اصولگرایی در جامعه شده است.

همچنین می توان ادعا کرد که ادامه حصر رهبران جنبش سبز یا تداوم سرکوب ها از طریق ارباب، احضار، تهدید، بازداشت منتقدان و نخبگان و ایجاد محدودیت، خود یک شاهد بارز برای زنده بودن جنبش سبز است. این جنبش به گفته موافقین و مخالفینش در همه جا حضورش احساس می شود. این جنبش همانند آتش زیر خاکستر است. فرصت و امکان بیاید بازهم به خیابانها و اماکن عمومی برای دفاع از آزادی و تغییر شرایط موجود، خواهد آمد. جنبش سبز در جامعه گام به گام با وجود سرکوب و اختناق به پیش می رود و حکومت هم علیرغم ادعاهایش مبنی بر خاموش کردن جنبش اعتراضی، نسبت به برآمد دوباره آن، ترس و نگرانی دارد. پس به جرات می توان چنین نتیجه گیری کرد که جنبش سبز به گذشته تعلق ندارد. این جنبش در حال تدارک و سازماندهی برای برآمد مجدد بیرونی در در یک موقعیت مناسب برای انجام تغییرات اساسی و دمکراتیک در سطوح مختلف جامعه و کشور است.

با تشکر



«فرو ریختن جلال و جبروت» اقتدارگرایی با تولد جنبش سبز در ایران

مصاحبه با مرتضی صادقی
کنشگر سیاسی و از اعضای سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت

آقای صادقی، سه سال از حصر خانم زهرا رهنورد و آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و بیش از چهار سال از زندانی کردن فعالین جنبش سبز می‌گذرد. گردانندگان حکومت می‌گویند که جنبش سبز به تاریخ پیوسته است. اگر جنبش سبز به تاریخ پیوسته باشد، دیگر برای حکومت خطری ایجاد نمی‌کند. پس چرا آن‌ها حصر را بر نمی‌دارند و زندانیان سیاسی را آزاد نمی‌کنند؟ چرا این همه علیه جنبش "مرده" تبلیغات می‌کنند و هزینه کلانی را برای نمایش‌های خیابانی علیه آن صرف می‌کنند؟

هر جنبشی حداقل چهار مؤلفه دارد. خواسته، نیرو، تداوم و رهبری. جنبش سبز نیازی به تبلیغ و پروپاگاندا ندارد. اظهار من الشمس است که این جنبش تا لحظه‌ی حاضر هر چهار مؤلفه را داراست، از این رو به عنوان توانمندترین جنبش اجتماعی حاضر در سپهر سیاسی ایران نمایان است و به طور قطع به دلیل دارا بودن چهار جزء ذکر شده این قابلیت را داراست که به‌عنوان یک آلترناتیو دمکراتیک عمل نماید. از همین روست که مستبدان در ایران از آن به شدت هراسانند. حصر را بر نمی‌دارند چون رهبران در حصر انسان‌هایی اند که نه تنها به دلیل محبوبیت اجتماعی می‌توانند خلاء قدرت را پر کرده و "مدیریت کنترل اجتماعی" را در دست داشته باشند، بلکه به دلیل توانمندی و سابقه‌ی مدیریتی کلان می‌توانند حکومت را اداره کنند. باید به این نکته توجه داشت که در ایران اداره‌ی "حکومت" که برآمده از انقلاب و ناملایمات بعد از آن بوده، در دوران انتقال بسیار دشوار است و قابل مقایسه با اداره‌ی دولت نیست. زندانیان سیاسی نیز از این قاعده مستثنی نیستند. امروز زندانیان سیاسی عمدتاً از نیروهای توانمند مدیریتی، فکری و سازمان‌گرا سیاسی، اجتماعی، کارگری، زنان، مدنی و... اند که اقتدارگرایان از حضور آنان در اجتماع نگرانند. این عوامل موجباتی اند برای تداوم حبس و حصر و زندان از یکسو و نمایش‌های خیابانی از سوی دیگر.

آقای خامنه‌ای چه نقشی در حصر و حبس دارد؟

اجازه بدهید برای دقایقی حبس و حصر را چه در کلیت و چه در مورد رهبران جنبش سبز به‌عنوان موضوع لحظه حاضر از هم جدا کنیم.

می‌خواهم ابتدا تعریفی کوتاه ارائه دهم از حبس و حصر به معنای صرفاً عملی و کار بردی آن و نه حقوقی آن. در معنای عمومی، حبس اتخاذ شیوه‌ای برای تنبیه عوام است، در حالی که حصر به اتخاذ شیوه برای تنبیه خواص و یا در موارد خاص اطلاق می‌شود. با این تعریف، من معتقدم آقای خامنه‌ای در رابطه با حبس‌ها به یک دستورات کلی بسنده می‌کند و وقت دنبال کردن جزئیات را هم ندارد؛ مگر در مورد زندانیان خاص که البته بعد از جنبش سبز ما "زندانی سیاسی خاص" هم به میزان قابل توجه داشته‌ایم. اما داستان حصر کاملاً متفاوت است.

کلمه‌ی "حصر" در ادبیات سیاسی اجتماعی ما پیشینه‌ی تقریباً هزار ساله دارد. از بعد از انقلاب مشروطیت هم در ایران بارها محصور کردن افراد به‌ویژه افراد صاحب‌نام اعمال شده است. در زمان محمد رضا شاه پهلوی و آیت‌الله خمینی نیز این شیوه به‌کار گرفته شده. دکتر محمد مصدق چهره‌ی بارز و انسان محصور در دوران پس از کودتای بیست‌وهشت مرداد است و آیات عظام شریعتمداری و قمی محصورین پرآوازه‌ی زمان آیت‌الله خمینی اند. اگر ما نگاهی گذرا به اسامی محصوران داشته باشیم، سخت نیست تا دریابیم آنان در کلیت "ممکن‌ترین جای‌گزینان" زمان خود بوده‌اند. از این‌رو در عرصه‌ی سیاسی-اجتماعی چند قد و قواره از پایوران حکومت‌ها بلندتر بوده‌اند. به این خاطر دستور حصر و تداوم حصر آنان فقط توسط رأس هرم اقتدار ممکن بوده و هست. بر اساس همین رویه در قضیه‌ی حصر خانم رهنورد و آقایان کروی و موسوی در حکومت اقتدارگرایانه امروز، اراده‌ای جز اراده‌ی آقای خامنه‌ای نه توان انجام آن را داشت و نه توان ادامه‌ی آن را. لذا نقش آقای خامنه‌ای در این حصر غیرانسانی، غیرقانونی و حصری که در تضاد آشکار با منافع ملی ماست، نقش منحصر به فرد و یگانه است.

آقای حسن روحانی در جریان کارزار انتخاباتی قول داد که برای رفع حصر و آزادی زندانیان سیاسی خواهد کوشید. اما مواضعی که همکاران او اتخاذ می‌کنند، بیشتر رفع مسئولیت و ارجاع موضوع به سایر ارگان‌ها است. دلیل چنین برخوردی چیست؟ آیا این برخورد به معنی پشت کردن به وعده انتخاباتی است؟

من فکر می‌کنم پاسخ به این سؤال که اتفاقاً جدی‌ترین مسئله‌ی امروز جامعه‌ی سیاسی ایران است، بسیار بااهمیت است. پاسخ ما هرچه به این سؤال دقیق‌تر باشد، خطر درغلتیدن به خطا در اتخاذ سیاست در قبال روحانی کاهش می‌یابد. ارزیابی ما از "عمل به وعده‌ها"ی انتخاباتی آقای دکتر روحانی در کل، و پایان بخشیدن به حصر، سانسور و... در جزء چیست؟ پاسخ به این سؤال هم‌چنین مهم و تعیین‌کننده است؛ به‌ویژه برای نخله‌های مختلف مشارکت‌کننده در جنبش سبز. پاسخ این سؤال است که تشابه‌ها و تفاوت‌های سبز و بنفش و سبز و اصلاح‌طلبی دوم خردادی را آشکار می‌کند. نوع پاسخ به این سؤال است که در تعیین سیاست هر نیرو نسبت به آقای روحانی نقش تعیین‌کننده دارد.

لازم می‌دانم ذکر کنم استفاده از کلمات بنفش و دوم خردادی، نه از جهت اطلاق بار مثبت یا منفی به این دو جریان، بلکه از باب نشان دادن تفاهات و تفاوت‌هاست. اما من چون این سؤال را سؤال مرکزی این روزها می‌دانم، می‌خواهم پاسخ را به شیوه‌ای دیگر ارائه کنم. اول بگویم که من آقای دکتر روحانی را با توجه به شصت و پنج ساله بودنش، از توان‌مندترین، باهوش‌ترین و ذکاوت‌مندترین و در عین حال آینده‌دارترین (جدا از وقوع حوادث غیرمترقبه) شخصیت‌های کنونی جمهوری اسلامی می‌دانم. ایشان هم صداقت را می‌شناسد هم دناوت را، هم سیاست را می‌شناسد هم خباثت را، هم تشکیلاتی عمل کردن را می‌شناسد و هم هیئتی عمل کردن را، هم حوزه و هم دانشگاه و... آقای روحانی همان‌گونه که بارها گفته‌ام امنیتی‌ترین چهره‌ی جمهوری اسلامی است. در یک کلام، شب‌رویی است که راه‌های گوناگون را می‌شناسد. به این خاطر در مقطع انتخابات با اشراف کامل به صحنه آمد. او می‌دانست و به این دانسته‌ی خود باور داشت که جامعه‌ی امروزی با این دست‌آوردهای عظیم، به‌ویژه در عرصه‌ی "اطلاعات" را نمی‌شود بیش از این زیر "حصر"، "زدان" و "سانسور" نگاه داشت. او با این اشراف به صحنه آمد، شعارهائی داد و به اعتقاد من به شعارهایش هم پای‌بند است. اما حفظ موقعیتش برایش مهم‌تر از هر چیزی است.

شایسته است که ما به دو نکته توجه داشته باشیم: نکته‌ی اول این‌که آیا برداشت ما و آقای روحانی از شعارهای او یکی است و دوم آیا او با توجه به برداشته‌ای خود از شعارهایش، باز به شعارهایش وفادار است؟ من فکر می‌کنم برداشت ما و آقای روحانی از شعارهای او متفاوت است. برداشت گروهی از ما از شعار رفع حصر یعنی آزادی رهبران جنبش سبز از حصر و وجود شرایط برای ایشان که به‌عنوان "رهبران مبارزه با اقتدارگرایی" ایفای نقش کنند. اما به باور من، برداشت آقای روحانی از رفع حصر در بهترین باور، رفع حصر و تقلیل حضور رهبران جنبش سبز در حد ناقدین دولت‌های "نهم" و "دهم" است. من فکر می‌کنم در وهله‌ی اول لازم است ما به این تفاوت دیدگاه توجه داشته باشیم. اما آقای دکتر روحانی در راستای همان نگاه خود هم، به قول حافظ "که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها" با مشکلات عدیده‌ای مواجه شد که از نمونه‌های آن همان ناهماهنگی نگاه در دولت خود او به موضوع حصر است. آقای روحانی تصور می‌کرد که با پشتوانه‌ی رأی مردمی و بازگرداندن روحیه‌ی نشاط به جمع فعالان سیاسی، آیت‌الله خامنه‌ای قدر این فرصت را خواهد دانست و با نقطه‌ی پایان گذاردن به حصر موافقت خواهد کرد. اما متأسفانه این تصور که تصور بعیدالذهن هم نبود، به سرمنزل مقصود نرسید. در نتیجه، امروز موضوع حصر به سه راه موازی برخورد کرده که اصولاً به هیچ نقطه‌ی مشترکی نمی‌رسند: یکی راهی که اقتدارگرایان به آن دعوت می‌کنند و آن راه "توبه" و "استغفار" است. دوم، راهی که رئیس‌جمهور به آن امید دارد و آن پذیراندن "تمکین و سازش و سکوت" به رهبران جنبش سبز از سوئی و قانع کردن آقای خامنه‌ای به مضر بودن ادامه‌ی حصر برای نظام، از سوی دیگر است و سوم راهی که رهبران جنبش سبز بر آن پافشارده‌اند که همانا "آزادی بدون قید و شرط" است. به باور من علی‌رغم این‌که آقای روحانی برای استقرار آرامش در جامعه، به صورت جدی مایل به خاتمه‌ی حصر است، اما به‌هیچ‌وجه موافق وجود یک اپوزیسیون ضد "اقتدارگرایی" و در عین حال "عتدالت‌خواه" به رهبری چهره‌هائی چون مهندس موسوی و آقای

کروبی نیست. به عبارتی روحانی "سبز" نیست، "بنفش" است و از این رو حاضر نیست به واسطه‌ی آزادی رهبران جنبش سبز به پای هر ریسکی برود. آقای روحانی از نظر شخصیتی و تاریخی چهره‌ای است که سکوئی را می‌جوید که با تکیه بر آن، با چرخشی، پشت به سبزه‌ها و یا با چرخشی پشت به آیت‌الله خامنه‌ای کند. به همین خاطر می‌توان گفت آقای روحانی پای‌بند به وعده‌هایش هست اما به شرطی که مطابق تفسیر خود او باشد.

شما چه ارزیابی از جنبش سبز دارید؟ به نظر شما، این جنبش زنده و پایدار است و یا این که به گذشته تعلق دارد؟

به باور من تولد جنبش سبز برای ایران و ایرانی مصادف بود با گذر از یکی از خطرناکترین پیچ‌های مرحله‌ی گذار. یکی از اصلی‌ترین موضوعات دوران گذار به دموکراسی و مردم‌سالاری همانا دوران خورد شدن ابهت و "کارزماتیسیم مقتدر" است. دوران خاتمه‌ی "فصل الخطابی" است، دورانی است که جامعه دیگر زیر بار تمکین نمی‌رود. این دوران می‌تواند دوران پرهزینه‌ای باشد. می‌تواند تلفات جانی سنگین به بار بیاورد، می‌تواند به جنگ داخلی بیانجامد، به فروپاشی، می‌تواند موجب تغییر دیکتاتوری با دیکتاتور دیگر برای یک تا چند دهه باشد، می‌تواند خسارات سنگینی ببار بیاورد ولی این عبور صورت نگیرد. تولد جنبش سبز در ایران یعنی «فرو ریختن جلال و جبروت» اقتدارگرایی در ایران. من هنوز فراموش نکرده‌ام و امیدوارم هیچ‌کس دچار این نسیان نشده باشد که آقای خامنه‌ای به‌عنوان "فصل الخطاب" همه‌ی امور، واقعا حرف آخر را می‌زد. اما جنبش سبز شرایطی را به بار آورد که نه تنها بر این "فصل الخطابی" نقطه‌ی پایان گذاشت، بلکه در درون معتقدین به جمهوری اسلامی هم ضرورت باور به شکست تئوری "ولایت فقیه" را تعیین بخشید.

از دیگر مشخصه‌های جنبش سبز باور به قابل حذف نبودن "دیگران" بود. و این "هستند" "دیگران" است که صبر و شکیبایی و مسالمت را به جوامع اهدا می‌کند تا بتوانند که از پیچ‌های خطرناک با خسارت کم‌تری بگذرند. اگر انقلاب پنجاه و هفت پایان دیکتاتوری موروثی بود، جنبش سبز پافشاری بر "دموکراسی مشارکتی" بود و هست. از این رو ارزیابی من ارزیابی بسیار مثبتی از این جنبش است.

در مورد بخش دوم سؤال باید بگویم که در سؤال اول پاسخ داده‌ام. کوتاه تکرار می‌کنم: هر جنبشی تا "خواسته، هدف، نیرو، رهبری و تداوم" دارد، زنده است و به امروز تعلق دارد. جنبش سبز همه‌ی اینها را داراست.